

کتاب دانیال - شماره صد و پنجاه و هشت

پرده برداری از رؤیا: شناخت روزهای سوگواری در دانیال

Jeff Pippenger

2024-03-25

در سال سوم کورش، پادشاه پارس، کلامی بر دانیال، که نام او بلتشافر خوانده می‌شد، مکشوف گردید؛ و آن کلام راست بود، اما زمان مقرر آن طولانی بود؛ و او آن کلام را دریافت و رؤیا را درک کرد. در آن روزها، من دانیال، سه هفته تمام در عزا بودم. نان لذیذی نخوردم، نه گوشت و نه شراب به دهانم آمد، و به هیچ‌وجه خود را تدهین نکردم، تا سه هفته کامل به اتمام رسید. و در روز بیست و چهارم ماه نخستین، هنگامی که کنار رود بزرگ، یعنی هدقل، بودم. دانیال ۱:۱۰-۴.

در طی سه روز و نیم نمادین فصل یازدهم مکاشفه، هنگامی که دو شاهد در خیابان مرده‌اند، «چیزی» بر بلتشافر آشکار می‌شود. او پیش‌تر «رؤیا» (ماره) را درک کرده بود، زیرا در فصل نهم، جبرئیل قبلاً آمده بود و فهم آن رؤیا را به او داده بود.

آری، هنگامی که در دعا سخن می‌گفتم، همان مرد، جبرئیل، که در آغاز رؤیا او را دیده بودم، در حالی که به شتاب پرواز می‌کرد، در وقت قربانی شامگاهی مرا لمس کرد. و مرا آگاه ساخت و با من سخن گفت و گفت: ای دانیال، اکنون آمده‌ام تا به تو بصیرت و فهم بدهم. در آغاز تضرعات فرمان صادر شد و من آمده‌ام تا تو را آگاه سازم؛ زیرا بسیار محبوبی. پس این امر را بفهم و رؤیا را در نظر آور. دانیال ۹:۲۱-۲۳.

«مردی جبرائیل، که» دانیال «او را در رؤیا در ابتدا دیده بود»، اشاره به «خازون» دارد، یعنی رؤیای تاریخ نبوی، که به جبرائیل اشاره می‌کرد که رؤیای پادشاهی‌های نبوت کتاب مقدسی را برای دانیال در باب هشت تفسیر می‌نمود. اما «رؤیا»یی که دانیال می‌بایست سپس در باب نه بدان توجه کند، «مره» بود، یعنی رؤیای ظهور. آنگاه جبرائیل تفکیک تاریخی نبوت دوهزار و سیصد ساله را برای دانیال ارائه می‌کند.

باب نهم در سال نخست داریوش تحقق یافت. وقتی بلطشافر می‌گوید که در «سال سوم کورش» «فهم رؤیا را یافته بود»، او به مدت دو سال رؤیای «mareh» را فهمیده بود. آنچه بلطشافر در «آن ایام» ماتم دریافت کرد، «thing» بود، یعنی واژه عبری «dabar»، و آن طولانی بود، زیرا زمان مقرر دو هزار و پانصد و بیست سال بود.

دانیال پیشاپیش بخشی از «امر» را فهمیده بود، زیرا او در باب نهم دعای لاویان بیست‌وشش را به‌جا می‌آورد، و آن همان دعای «امر» است. بر «هفت زمان» نوری افزون بود که Belteshazzar در طول بیست‌ویک روز سوگواری آن را فهمید، و افزایش نور بر «هفت زمان» در آن روزهای سوگواری، نمونه افزایش نور بر «هفت زمان» در سال ۱۸۵۶ بود. پیروان میلر نیز پیش‌تر «هفت زمان» را می‌شناختند، زیرا آن را اعلام کرده بودند، اما نوری افزوده داده شد که قرار بود آنان را درست در همان نقطه از تاریخ‌شان بیازماید، هنگامی که از جنبش فیلادلفیایی به جنبش لائودکیایی گذار می‌کردند.

ایام سوگواری بلتیشصر با تاریخ نبوی زمانی موازات دارد که در آن، جنبش فیلادلفیایی در سال 1856 به جنبش لائودیکه انتقال یافت، و سپس در سال 1863 به کلیسای آدونتیست لائودیکه بدل شد. تاریخ بلتیشصر و نیز تاریخ میلری‌ها در خصوص افزایش نور بر «هفت زمان»، با انتقال جنبش لائودیکه فرشته سوم به جنبش فیلادلفیایی یکصد و چهل و چهار هزار تن همسو است، و نیز با ایام سوگواری، که در خلال زمان تأخیر است، آنگاه که می‌بایست نور افزون‌تری بر «هفت زمان» مکشوف

گردد.

بالتشازار هم یک پیام‌آور و هم یک جنبش را نمایندگی می‌کند. در روزهای سوگواری‌اش، پیام‌آور باید «چیز» را که همان حقیقت است درک کند و سپس، هنگامی که مایکل در سال ۲۰۲۳ آن دو شاهد را زنده می‌کند، آن «چیز» را به یک جنبش ارائه کند.

واژه عبری "mareh" (رؤیت ظاهر شدن مسیح)، که در آیه یک ذکر شده که دانیال آن را فهمیده است، در آخرین رؤیای دانیال چهار بار آمده است. دو بار به "رؤیا" ترجمه شده و دو بار به "ظاهر". بار نخست که دانیال این واژه را در آیه یک به کار می‌برد، بیان می‌کند که او "رؤیا" را فهمیده است، اما سه مورد دیگر نشان می‌دهند که دانیال خود آن رؤیا را تجربه می‌کند. در آیه شش، چهره مسیح "چون 'ظاهر' برق" بود.

و در روز بیست و چهارم ماه نخستین، چون بر کنار رود بزرگ، که حدقل است، بودم؛ آنگاه چشمانم را بلند کرده نگریستم، و اینک مردی دیدم که جامه‌ای از کتان بر تن داشت و کمرش با طلای خالص اوفاز بسته شده بود. پیکرش نیز مانند زبرجد بود، و چهره‌اش همچون برق، و چشمانش مانند مشعل‌های آتش، و بازوان و پاهایش از نظر رنگ مانند برنج صیقل‌خورده؛ و آواز سخنانش چون صدای انبوهی از مردم. و من، دانیال، تنها آن رؤیا را دیدم، زیرا مردانی که با من بودند آن رؤیا را ندیدند؛ بلکه لرزه‌ای عظیم بر آنان افتاد، چندان که گریختند تا خود را پنهان کنند. پس تنها ماندم و این رؤیای عظیم را دیدم، و هیچ قوتی در من باقی نماند، زیرا زیبایی‌ام در درونم به تباهی مبدل شد و هیچ نیرو نداشتم. دانیال ۴: ۱۰-۸.

واژه عبری دیگری نیز هست که به «رؤیا» ترجمه شده است؛ پس از آنکه چند ویژگی از واژه عبری «ماره» را بیان کردیم به آن خواهیم پرداخت. در آیات پیشین، واژه «ظاهر» آمده است که همان واژه عبری «ماره» است. همین واژه در آیه شانزدهم به «رؤیا» ترجمه شده است. در آیه شانزدهم، رؤیای مسیح دانیال را اندوهگین کرده است.

و اینک، کسی شبیه بنی‌آدم لب‌هایم را لمس کرد؛ آنگاه دهانم را گشودم و سخن گفتم و به او که پیش رویم ایستاده بود گفتم: ای سرورم، به سبب آن رؤیا رنج‌هایم بر من مستولی شده و هیچ قوتی در من باقی نمانده است. دانیال ۱۰: ۱۶.

واژه‌های عبری که به "اندوه‌ها" ترجمه شده، به معنای "لولا" است، و "رویا"ی ظهور مسیح که دانیال در آن آیه دید، بر یک لولا چرخید. در نبوت، "لولا" نمایانگر یک نقطه عطف است.

درس‌هایی هست که باید از تاریخ گذشته آموخت؛ و به این‌ها توجه داده می‌شود تا همه دریابند که خدا امروز نیز به همان شیوه‌ای عمل می‌کند که همواره کرده است. دست او اکنون در کارش و در میان ملت‌ها دیده می‌شود، درست همان‌گونه که از آن هنگام که انجیل نخستین بار در عدن به آدم اعلام شد، چنین بوده است.

دوره‌هایی وجود دارد که در تاریخ ملت‌ها و کلیسا نقطه عطف به‌شمار می‌آیند. در مشیت خدا، هرگاه این بحران‌های گوناگون فرا می‌رسند، نور مخصوص آن زمان عطا می‌شود. اگر پذیرفته شود، پیشرفت روحانی حاصل می‌گردد؛ و اگر رد شود، انحطاط روحانی و تباهی در پی می‌آید. خداوند در کلام خود کار پیش‌رونده انجیل را آشکار کرده است؛ همان‌گونه که در گذشته انجام می‌گرفت و در آینده نیز تا رویارویی پایانی ادامه خواهد یافت، زمانی که کارگزاران شیطانی آخرین حرکت شگفت‌انگیز خود را انجام خواهند داد. Bible Echo، ۲۶، اوت ۱۸۹۵.

آیه شانزدهم نمایانگر نقطه عطفی در تاریخی است که یلُطَشَصّر نمایندگی آن را بر عهده دارد. این آیه برای هر دو، هم شاخ جمهوری‌خواه (ملت) و هم شاخ پروتستان (کلیسا)، نقطه عطف است. این آیه

نمایانگر یک بحران است، و همچنین نمایانگر نقطه‌ای است که در آن، نور ویژه‌ای برای آن تاریخ عطا می‌شود. نقطه عطف دانیال زمانی رخ داد که دانیال برای بار دوم از سه بار، «لمس» شده بود. دانیال سه بار لمس می‌شد، و بار دوم که لمس شد، نقطه عطفی برای دانیال بود، و آن نقطه عطف، دومین سه باری بود که دانیال رؤیای «mareh» را دید.

و اینک، کسی شبیه بنی‌آدم لب‌هایم را لمس کرد؛ آنگاه دهانم را گشودم و سخن گفتم و به او که پیش رویم ایستاده بود گفتم: ای سرورم، به سبب آن رؤیا رنج‌هایم بر من مستولی شده و هیچ قوتی در من باقی نمانده است. دانیال ۱۰:۱۶.

به زودی به سه بار لمس خواهیم پرداخت. نخستین چهار باری که دانیال واژه «mareh» را به کار برد، گواهی او بود بر این‌که رؤیا را فهمیده است، و سه مورد پایانی به تجربه او زمانی که واقعاً آن ظاهر را دید اشاره می‌کنند. سومین باری که او به رؤیای آن ظاهر اشاره می‌کند، در آیه هجده است، جایی که برای بار سوم لمس می‌شود.

آنگاه بار دیگر کسی که به شکل انسان بود آمد و مرا لمس کرد و به من قوت بخشید. دانیال ۱۰:۱۸.

در لمس دوم، در آیه شانزده، که دومین اشاره به رؤیای «مراه» است، قوت او از میان می‌رود؛ اما در لمس سوم، قوت او بازگردانیده می‌شود. در آیات ده، شانزده و هجده، دانیال لمس می‌شود. در آیه شش، دانیال ظهور مسیح، و سپس جبرئیل را می‌بیند، و در آیه ده، جبرئیل برای نخستین بار دانیال را لمس می‌کند.

آنگاه چشمان خود را برافراشتم و نگرستم، و اینک مردی را دیدم که جامه کتان در بر داشت و کمرش به طلای ناب افراز بسته شده بود. بدن او نیز همچون زبرجد بود، و چهره‌اش مانند منظر برق، و چشمانش چون مشعل‌های آتش، و بازوان و پاهایش همچون رنگ برنج صیقل‌خورده، و آوای سخنانش مانند آوای جماعتی عظیم بود. و من، دانیال، به تنهایی این رؤیا را دیدم؛ زیرا مردانی که با من بودند رؤیا را ندیدند، لیکن لرزشی عظیم بر ایشان افتاد، چندان‌که گریختند تا خود را پنهان سازند. پس من تنها بر جای ماندم و این رؤیای عظیم را دیدم، و هیچ نیرو در من باقی نماند؛ زیرا زیبایی‌ام در من به فساد مبدل شد، و هیچ قوتی در خود نگاه نداشتم.

اما من آواز سخنان او را شنیدم؛ و چون آواز سخنانش را شنیدم، به روی خود در خوابی عمیق فرو رفتم، و روی من به سوی زمین بود. و اینک، دستی مرا لمس کرد و مرا بر زانوهایم و بر کف دست‌هایم برپا داشت. و او به من گفت: ای دانیال، ای مرد بسیار محبوب، سخنانی را که به تو می‌گویم دریاب، و راست بایست؛ زیرا اکنون نزد تو فرستاده شده‌ام. و چون این سخن را به من گفت، لرزان ایستادم. آنگاه به من گفت: ای دانیال، مترس؛ زیرا از روز نخست که دل خود را به فهمیدن و به فروتن ساختن خویش در حضور خدای خود نهادی، سخنانت شنیده شد، و من به سبب سخنان تو آمده‌ام. اما رئیس مملکت فارس بیست و یک روز با من ایستادگی کرد؛ لیکن اینک، میکائیل، یکی از رؤسای بزرگ، به یاری من آمد؛ و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم. و اکنون آمده‌ام تا تو را بفهمانم که در ایام آخر بر قوم تو چه واقع خواهد شد؛ زیرا رؤیا هنوز برای روزهای بسیار است. دانیال ۱۰:۵-۱۴.

سپس در آیه شانزدهم، دانیال هنگامی که رؤیای مسیح را می‌بیند، برای بار دوم لمس می‌شود.

و چون این سخنان را با من گفت، روی خود را به سوی زمین افکندم و لال شدم. و اینک کسی همانند شباهت پسران آدم لب‌هایم را لمس کرد؛ آنگاه دهان خود را گشودم و سخن گفتم و به آن که در برابر من ایستاده بود، گفتم: ای آقای من، به سبب این رؤیا دردهایم بر من بازگشته است و هیچ نیرویی در خود نگاه نداشته‌ام. زیرا چگونه بنده این آقایم می‌تواند با این آقایم سخن گوید؟ زیرا در من بی‌درنگ هیچ نیرویی باقی نماند و حتی نفسی نیز در من بر جای نمانده است. دانیال

سپس دانیال به هنگام ظهور جبرئیل، نه مسیح، برای بار سوم لمس می‌شود.

سپس بار دیگر کسی به صورت انسان آمد و مرا لمس کرد و تقویتم کرد، و گفت: ای مرد بسیار محبوب، مترس؛ سلام بر تو باد، قوی باش، بلی، قوی باش. و چون با من سخن گفت، نیرومند شدم و گفتم: سرورم سخن بگوید، زیرا مرا نیرومند ساخته‌ای. آنگاه گفت: آیا می‌دانی برای چه نزد تو آمده‌ام؟ اکنون باز می‌گردم تا با رئیس فارس نبرد کنم؛ و چون بیرون روم، اینک رئیس یونان خواهد آمد. اما آنچه در کتاب حقیقت نوشته شده است به تو نشان خواهم داد؛ و در این امور هیچ‌کس جز میکائیل، رئیس شما، با من همراهی نمی‌کند. دانیال ۱۰:۱۸-۲۱

دانیال سه بار لمس می‌شود؛ بار اول و سوم، فرشته جبرئیل او را لمس می‌کند. بار دوم، مسیح او را لمس می‌کند. دانیال همان واژه عبری را چهار بار به کار برد، اما بار نخست از این چهار بار، در آیه یک، بیان می‌کرد که «رؤیا» را فهمیده بود. فهم حقیقت مهم است، اما با تجربه حقیقت یکی نیست؛ چنان‌که او در سه بار دیگر آن را تجربه کرد.

وقتی روزهای عزای دانیال به پایان رسید، تجربه‌ای از رویا به او داده شد؛ رویایی که پیش از پایان یافتن روزهای عزایش از آن درکی داشت. این تجربه از سه گام تشکیل شده بود که با سه لمس نشان داده می‌شد. لمس نخست و آخر را جبرئیل انجام داد و لمس میانی را مسیح. لمس نخست و آخر به ترتیب نماد نخستین و آخرین حرف الفبای عبری بودند. در آن گام دوم، دانیال وضعیت خود را نزد خداوندش به‌عنوان گناهکاری سرکش می‌شناخت؛ از این‌رو لمس میانی نماد شورش بود، چنان‌که با سیزدهمین حرف الفبای عبری نشان داده می‌شد.

اما پطرس دیگر نه به قایق‌ها و نه به بار اعتنایی داشت. این معجزه، بیش از هر آنچه تا آن زمان دیده بود، برای او تجلی قدرت الهی بود. در عیسی کسی را می‌دید که تمام طبیعت را زیر فرمان خود دارد. حضور الوهیت، ناپاکی خود او را آشکار ساخت. محبت به استادش، شرم از بی‌ایمانی خویش، سپاس‌گزاری از فروتنی مسیح، و از همه بالاتر، احساس ناپاکی‌اش در برابر پاکی بی‌کران، او را در هم شکست. هنگامی که یارانش مشغول محکم کردن صید درون تور بودند، پطرس به پاهای نجات‌دهنده افتاد و فریاد زد: «از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم، ای خداوند.»

همان حضور قداست الهی بود که باعث شد پیامبر دانیال چون مرده‌ای در برابر فرشته خدا بر زمین بیفتد. او گفت: «زیبایی‌ام در درونم به فساد بدل شد و قوتی در من باقی نماند.» پس هنگامی که اشعیا جلال خداوند را دید، فریاد برآورد: «وای بر من! زیرا هلاک شده‌ام؛ چون مردی هستم با لب‌های ناپاک و در میان قومی با لب‌های ناپاک ساکنم؛ زیرا چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها را دیده است.» دانیال ۸:۱۰؛ اشعیا ۶:۵. انسان، با ضعف و گناه خویش، در برابر کمال الوهیت قرار گرفت و او خود را کاملاً ناقص و نامقدس احساس کرد. چنین بوده است با همه کسانی که دیداری از عظمت و جلال خدا یافته‌اند.

پطرس فریاد زد: «از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم!» اما به پاهای عیسی درآویخت و احساس می‌کرد نمی‌تواند از او جدا شود. منجی پاسخ داد: «ترس؛ از این پس صیاد مردم خواهی بود.» پس از آن‌که اشعیا قدوسیت خدا و ناشایستگی خود را دیده بود، پیام الهی به او سپرده شد. و پس از آن‌که پطرس به ترک نفس و اتکا به قدرت الهی هدایت شده بود، دعوت به خدمت مسیح را دریافت کرد. اشتیاق اعصار، ۳۴۶.

رؤیای «مره» رؤیای ظهور مسیح است، اما فرشته جبرئیل در دومین و چهارمین باری که دانیال این واژه را به کار برده است، بازنمایی می‌شود. نخستین بار، بیانی بود مبنی بر اینکه بلطشصر رؤیا را درک کرد، اما سه مورد آخر، دلالت بر آن دارند که دانیال خود رؤیا را تجربه می‌کند. در آن سه باری که

دانیال رؤیا را تجربه می‌کند، او نیز لمس می‌شود.

نخستین بار که جبرئیل او را لمس کرد، پس از آن بود که ظهور مسیح جلال یافته را دیده بود، و این تجربه او را به حالتی رساند که «در خوابی عمیق بر رویم افتادم و رویم به سوی زمین بود». آن رؤیا جدایی‌ای پدید آورد، زیرا آنان که با او بودند «رؤیا را ندیدند؛ بلکه لرزه عظیمی بر ایشان افتاد، چندان که گریختند تا خود را پنهان کنند». در نخستین ناامیدی، ارمیا «به سبب دست خدا تنها نشیبت» و در وجود بلتشاصر «هیچ قوتی باقی نماند»، زیرا «زیبایی‌ام در من به فساد مبدل شد و هیچ قوتی در من باقی نماند».

وقتی جبرئیل برای نخستین بار او را لمس کرد، سپس دانیال را بر زانوهای او کف دست‌هایش نشانده. سپس به دانیال فرمان داد سخنانش را درک کند و برخیزد؛ و او چنین کرد، هرچند می‌لرزید. بعد جبرئیل برای دانیال شرح داد که در طول بیست و یک روز سوگواری او چه رخ داده بود. او بیان کرد که پس از بیست و یک روز کشمکش با پادشاهان فارس، میکائیل از آسمان فرود آمد تا وارد نبرد شود، و سپس جبرئیل آمد تا به دعاهای دانیال پاسخ دهد و برای او توضیح دهد «آنچه در آخرالایام بر قوم تو خواهد آمد». وقتی میکائیل از آسمان فرود آمد، جبرئیل فرستاده شد تا روزهای آخر را برای دانیال توضیح دهد.

توضیح جبرئیل در پایان بیست و یک روز ماتم به دانیال داده شد؛ که در به‌کارگیری خطبه‌خط باب یازدهم کتاب مکاشفه، نمایانگر زمانی است که در باب سی و هفتم حزقیال، او دوبار فرمان می‌یابد بر استخوان‌های مرده نبوت کند تا دو نبی را از قبرهایشان برخیزاند. این امر زمانی رخ می‌دهد که میکائیل از آسمان فرود می‌آید و بدن موسی را زنده می‌کند، در حالی که در کتاب یهودا از تعامل با شیطان خودداری می‌کند. دانیال پس از آن که جبرئیل نمای کلی روزهای ماتم را به او داد، هنوز دوبار دیگر لمس خواهد شد.

پس از آنکه جبرئیل سخن خود را به پایان رسانید، دانیال «روی خود را به سوی زمین نهاد و گنگ شد»؛ سپس خود مسیح «لب‌های» دانیال را «لمس کرد»، و آنگاه دانیال «دهان» خود را «گشود و سخن گفت و به آن که در برابر من ایستاده بود گفت: ای آقای من، به سبب این رؤیا دردهایم بر من مستولی شده است، و هیچ قوتی در من باقی نمانده است. زیرا چگونه بنده این آقای من می‌تواند با این آقای من سخن بگوید؟ زیرا در مورد من، در دم هیچ قوتی در من باقی نماند، و نفسی نیز در من نمانده است.»

تجربه دیدن و سخن گفتن با مسیح، دانیال را تا خاک فروتن می‌کند. زبان‌ش بند آمد، و اگر مسیح لب‌هایش را لمس نمی‌کرد، همان‌گونه می‌ماند؛ همان‌گونه که لب‌های اشعیا با زغال افروخته‌ای از مذبح لمس شده بود.

این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

هنگامی که اشعیا این مکاشفه از جلال و شکوه خداوندش را دید، احساس پاکی و قدوسیت خدا چنان او را فراگرفت که از خود بی‌خود شد. چه تضاد تندی میان کمال بی‌همتای آفریننده‌اش و راه گناه‌آلود آنان که خود او نیز سالیان دراز با ایشان در شمار قوم برگزیده اسرائیل و یهودا شمرده می‌شد! «وای بر من!» فریاد زد؛ «زیرا هلاک شده‌ام؛ چون مردی هستم با لب‌های ناپاک، و در میان قومی با لب‌های ناپاک ساکنم؛ زیرا چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها را دیده است.» آیه ۵. ایستاده، گویی، در پرتو کامل حضور الهی در قدس درونی، دریافت که اگر به نقص و ناتوانی خود واگذارده شود، به کلی از انجام رسالتی که بدان فراخوانده شده بود عاجز خواهد بود. اما یکی از سرافیم فرستاده شد تا او را از اندوهش برهاند و برای رسالت عظیمش آماده سازد. زغال گذاخته‌ای از مذبح بر لب‌هایش گذاشته شد و گفته شد: «اینک، این لب‌هایت را لمس کرده است؛

و گناهت برداشته شد و خطایت پاک گردید.» آنگاه صدای خدا شنیده شد که می‌گفت: «چه کسی را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» و اشعیا پاسخ داد: «اینک منم؛ مرا بفرست.» آیات ۷ و ۸.

میهمان آسمانی به پیام‌آور منتظر فرمان داد: «برو و به این قوم بگو: بسیار می‌شنوید، اما درک نمی‌کنید؛ و بسیار می‌بینید، اما در نمی‌یابید. دل این قوم را فربه کن، گوش‌هایشان را سنگین ساز و چشم‌هایشان را ببند؛ مبادا با چشمان خود ببینند و با گوش‌های خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگردند و شفا یابند.» آیات ۹ و ۱۰.

وظیفه پیامبر روشن بود؛ او می‌بایست صدای خود را در اعتراض بر ضد شرارت‌های حاکم بلند کند. اما او بیم داشت بی‌آنکه دلگرمی‌ای از امید داشته باشد، به این کار دست بزند. «خداوند، تا به کی؟» پرسید. آیه ۱۱. آیا هیچ‌یک از قوم برگزیده‌ات هرگز نخواهند فهمید و توبه نخواهند کرد و شفا نخواهند یافت؟

بار جان او برای یهودای خطاکار قرار نبود بیهوده بر دوش کشیده شود. مأموریت او قرار نبود به کلی بی‌ثمر باشد. با این همه، شروزی که در طی نسل‌های بسیار فزونی گرفته بود، در روزگار او نمی‌توانست برچیده شود. در سراسر عمرش باید معلمی شکبیا و دلیر—هم پیامبر امید و هم پیامبر داوری—باشد. چون مقصود الهی سرانجام به انجام رسد، ثمره‌ی کامل کوشش‌های او و رنج‌های همه‌ی فرستادگان وفادار خدا آشکار خواهد شد. بازماندگانی نجات خواهند یافت. برای آن که این به انجام آید، پیام‌های هشدار و التماس باید به آن قوم یاغی رسانده می‌شد؛ خداوند فرمود: «تا آن‌گاه که شهرها بی‌ساکن ویران شوند، و خانه‌ها بی‌آدم بمانند، و زمین به کلی ویرانه گردد، و خداوند مردمان را دور سازد، و در میان زمین ترک عظیمی پدید آید.» آیات ۱۱ و ۱۲.

کیفرهای سنگینی که می‌بایست بر توبه‌ناپذیران فرود آید—جنگ، تبعید، ستم، و از دست دادن قدرت و اعتبار در میان ملت‌ها—همه این‌ها قرار بود روی دهد تا آنان که در آنها دست‌خدا رنجیده را بازمی‌شناسند به توبه رهنمون شوند. ده قبیله پادشاهی شمالی به زودی در میان ملت‌ها پراکنده خواهند شد و شهرهایشان ویران و متروک خواهد ماند؛ سپاهیان ویرانگر ملت‌های دشمن بارها و بارها بر سرزمینشان یورش خواهند برد؛ حتی اورشلیم نیز سرانجام سقوط خواهد کرد و یهودا به اسارت برده خواهد شد؛ اما سرزمین موعود هرگز برای همیشه به‌طور کامل متروک نخواهد ماند. اطمینانی که آن میهمان آسمانی به اشعیا داد، این بود: «در آن یک‌دهم باقی خواهد ماند، و باز خواهد گشت، و خورده خواهد شد؛ چنان‌که درخت تیل و بلوط، که بن‌مایه‌شان در آنهاست، هنگامی که برگ‌هایشان را می‌ریزند؛ پس نسل مقدس بن‌مایه آن خواهد بود.» آیه ۱۳.

این اطمینان از تحقق نهایی مقصود خدا به دل اشعیا جرأت بخشید. چه باک اگر قدرت‌های زمینی علیه یهودا صف‌آرایی کنند؟ چه باک اگر فرستاده خداوند با مخالفت و مقاومت روبه‌رو شود؟ اشعیا پادشاه، خداوند لشکرها، را دیده بود؛ سرود سرافین را شنیده بود: "تمام زمین از جلال او پر است؛" وعده داشت که پیام‌های یهوه به یهودای روگردان با قدرت مجاب‌کننده روح‌القدس همراه خواهد بود؛ و پیامبر برای کار پیش رو قوت گرفت. آیه ۳. او در سراسر مأموریت طولانی و دشوارش یاد این رؤیا را با خود داشت. به مدت شصت سال یا بیشتر، در برابر فرزندان یهودا به‌عنوان پیامبر امید ایستاد و در پیشگویی‌هایش درباره پیروزی آینده کلیسا پیوسته جسورتر می‌شد. "انبیا و پادشاهان، 307-310.